



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۱۰

باز به بط گفت که صحرا خوشست
گفت شبت خوش که مرا جا خوشست

سر بنهم من که مرا سر خوشست
راه تو پیما که سرت ناخوشست

گر چه که تاریک بود مسکنم
در نظر یوسف زیبا خوشست

دوست چو در چاه بود چه خوشست
دوست چو بالاست به بالا خوشست

در بن دریا به تک آب تلخ
در طلب گوهر رعنا خوشست

بلبل نالنده به گلشن به دشت
طوطی گوینده شکرخا خوشست

تابش تسبیح فرشتهست و روح
کاین فلک نادره مینا خوشست

چونک خدا روفت دلت را ز حرص
رو به دل آور دل یکتا خوشست

از تو چو انداخت خدا رنج کار
رو به تماشا که تماشا خوشست

گفت تماشای جهان عکس ماست
هم بر ما باش که با ما خوشست

عکس در آینه اگر چه نکوست
لیک خود آن صورت احیا خوشست

زردی رو عکس رخ احمرست
بگذر از این عکس که حمرا خوشست

نور خداییست که ذرات را
رقص کنان بی‌سر و بی‌پا خوشست

رقص در این نور خرد کن کز او
تحت ثری تا به ثریا خوشست

زره شدی باز مرو که مشو
صبر و وفا کن که وفاها خوشست

بس کن چون دیده ببین و مگو
دیده مجو دیده بینا خوشست

مفخر تبریز شهم شمس دین
با همه فرخنده و تنها خوشست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، سطر ۳۴۲۶

بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای
سر همانجا نه که باده خورده‌ای

مست از میخانه ای چون ضال شد
تسخر و بازیچه اطفال شد

می‌فتد این سو آن سو هر ره‌ی
در گل و می‌خنددش هر ابله‌ی

او چنین و کودکان اندر پیش
بی‌خبر از مستی و ذوق میش

خلق اطفالند جز مست خدا
نیست بالغ جز رهیده از هوا

گفت دنیا لعب و لهوست و شما
کودکیت و راست فرماید خدا

از لعب بیرون نرفتی کودکی
بی ذکات روح کی باشد ذکّی؟

چون جماع طفل دان این شهوتی
که همی رانند اینجا ای فتی

آن جماع طفل چه بود بازی
با جماع رستمی و غازی

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان
جمله بی‌معنی و بی‌مغز و مُهان

جمله با شمشیر چوبین جنگشان
جمله در لا ینفعی آهنگشان

جمله شان گشته سواره بر نیی
کین بُراق ماست یا دُلْدُل پیی

حاملند و خود ز جهل افراشته
راکب و محمول ره پنداشته

باش تا روزی که محمولان حق
اسب تازان بگذرند از نه طَبَق

تَعْرُجُ الرُّوحُ إِلَيْهِ وَ الْمَلِكُ
مِنْ عُرُوجِ الرُّوحِ يَهْتَزُّ الْفَلَكُ

همچو طفلان جمله‌تان دامن‌سوار
گوشه دامن گرفته اسب وار

از حق ان الظن لا يُغْنِي رسید
مرکب ظن بر فلکها کی دوید

اغلبُ الظنِّينَ فِي تَرْجِيحِ ذَا
لا تُمَارِي الشَّمْسَ فِي تَوْضِيحِهَا

آنگهی بینید مرکبهای خویش
مرکبی سازیده‌ایت از پای خویش

وهم و فکر و حس و ادراک شما
همچو نی دان مرکب کودک هلا